

Rafi b. Leys (19084)

لیث، هم ریاست شرطه سامرا را برعهده داشت (ابن حزم، ص ۱۸۴).

نخستین گزارش درباره رافع، مربوط به سال ۱۸۹ و هنگامی است که هارون الرشید وی را در زمره سرداران نظامی، همراه علی بن عیسی بن ماهان* (والی جدید خراسان)، به خراسان فرستاد. هارون به علی بن عیسی دستور داد که رافع را به حکومت مناطق دوردست نگمارد و وی نیز رافع را حاکم سمرقند کرد (یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۵). علت این فرمان معلوم نیست. شاید خلیفه از طغیانگری رافع بن لیث نگران بوده، و این نگرانی چه بسا به پیشینه خاندان رافع در جانبداری از امویان بازمی گشته است. این فرض هم وجود دارد که بعدها پس از شورش رافع، به منظور تقبیح وی، این مطلب به گزارشهای تاریخی راجع به وی افزوده شده باشد. به هر حال، فرمان برداری رافع چندان به طول نینجامید و وی در ۱۹۰ برضد خلیفه قیام کرد (دینوری، ص ۳۹۱؛ العیون والحداث، ج ۳، ص ۳۱۱).

درباره علل قیام وی گزارشهای متعددی در دست است. به روایت یعقوبی (همانجا)، به هارون خبر دادند که قیام رافع به تحریک علی بن عیسی بن ماهان صورت گرفته است. بنا به روایتی دیگر، این شورش در اعتراض به اقدامات علی بن عیسی مثل ثروت اندوزی، اجحاف فراوان به مردم، تحقیر و قتل جمعی از بزرگان خراسان و سخت گیری بر عربهای مقیم آنجا صورت گرفت. در این باره، شکایاتی از بزرگان خراسان و از جمله رافع، به دربار خلیفه رسیده بود که گزارشهای حتمویه، کارگزار برید هارون الرشید، نیز آن را تأیید می کند (دینوری، همانجا؛ طبری، ج ۸، ص ۳۲۳-۳۲۵-۳۲۸؛ ابن اعثم کوفی، ج ۸، ص ۳۹۶؛ جهشیاری، ص ۲۲۸).

برخی از مورخان طغیان رافع بن لیث را با انگیزه عاشقانه دانسته و گفته اند یحیی بن اشعث طائی (از اعیان و بزرگان دولت عباسی در خراسان) با دختر عموی ثروتمندش ازدواج کرد و از سمرقند به بغداد رفت و مدتی طولانی در آنجا اقامت و کنیزانی اختیار کرد. سپس، همسرش به فکر جدایی از او افتاد و به توصیه رافع بن لیث، که چشم طمع به وی و ثروتش داشت، مشرک شد تا شرعاً عقد نکاح او فسخ شود. پس از آن، توبه کرد و رافع او را به عقد خود درآورد. یحیی پس از آگاهی از موضوع، نزد خلیفه شکایت کرد و خلیفه به علی بن عیسی دستور داد رافع بن لیث و همسرش را از یکدیگر جدا کند و حد شرعی را (به جرم زنا) بر رافع جاری سازد. همچنین، وی را بر الاغی ببندد و در شهر سمرقند بگرداند تا مایه عبرت دیگران شود. علی بن عیسی، سلیمان بن حُمید آزدی، کارگزارش در سمرقند، را مأمور اجرای حکم کرد که وی به استثنای حد شرعی، بقیه آن را اجرا کرد و رافع را به زندان افکند. رافع شبانه از زندان گریخت و به

بر جنازه وی نماز گزارد (طبرانی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۴۳۶-۴۳۷؛ نیز به ابن اثیر، همانجا).

منابع: ابن ابی شیبه، المصنّف فی الاحادیث و الآثار، چاپ سعید محمد لّخام، بیروت ۱۹۸۹/۱۴۰۹؛ ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، چاپ عادل احمد رفاعی، بیروت ۱۹۹۶/۱۴۱۷؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابة، چاپ علی محمد بجاوی، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲؛ ابن سعد؛ ابن شیبه نمیری، کتاب تاریخ المدینه المنوره: اخبار المدینه النبویه، چاپ فہیم محمد شلتوت، [جده] ۱۹۷۹/۱۳۹۹، چاپ افت قم ۱۳۶۸ ش؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، چاپ علی محمد بجاوی، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲؛ ابن قتیبه، المعارف، چاپ ثروت عکاشه، قاهره ۱۹۶۰؛ عبدالله بن محمد ابوالشیخ، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، چاپ عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشی، ج ۱، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ ابوقتیّم اصفهانی، کتاب ذکر اخبار اصبهان، چاپ سون ددرینگ، لیدن ۱۹۳۱-۱۹۳۴، چاپ افت قم تهران [بی تا]؛ مصطفی بن حسین نقرشی، نقد الرجال، قم ۱۴۱۸؛ عبدالله بن زبیر حُمّیدی، المستند، چاپ حبیب الرحمن اعظمی، مدینه [؟] ۱۳۸۱؛ احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰، چاپ افت قم ۱۳۶۸ ش؛ عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنّف، چاپ حبیب الرحمن اعظمی، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳؛ سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، چاپ حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ افت بیروت ۱۴۰۴-۲-۱۴۰۴؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۵؛ یوسف بن عبدالرحمان میزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، چاپ بشار عزاد معروف، بیروت ۱۴۲۲/۲۰۰۲؛ علی بن حسین مسعودی، مروج (بیروت)؛ نصرین مؤتم، وقعة صفین، چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره ۱۳۸۲، چاپ افت قم ۱۴۰۴؛ محمد بن عمر واقدی، کتاب المغازی، چاپ مارسدن جونز، لندن ۱۹۶۶.

/ طاهره عظیم زاده /

رافع بن سلمه اشجعی ← آل ابی جعد

رافع بن لیث بن نصر بن سیار کینانی، سردار شورشی عباسی، در اواخر سده دوم. کنیه اش ابوالمظفر بود و نیش به بنو عبدمنه بن کینانه از قبایل مُضَرّی (عدناتی) می رسید (نسفی، ص ۱۶۲؛ برای نسب نامه وی به ابن حزم، ص ۱۸۳-۱۸۴). جدش، نصر، از سرداران مشهور و والی خراسان بود، که در تحولات سیاسی سالهای پایانی خلافت اموی و منازعات قبیله ای رَبعه و مضر و نیز در نبرد با عباسیان سهم بسزایی داشت (به گردیزی، ص ۲۵۹-۲۶۴؛ نصرین سیار*). پدر رافع نیز از سرداران منصور عباسی (حک: ۱۳۶-۱۵۸) بود که در مأموریتی نظامی، به فرغانه رفت و حاکم آنجا را به تسلیم و مصالحه واداشت (یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۷). برادرش، نصر بن

mediately following the name of the Companion in an *isnād* strand. Reports, furthermore, in which Companions are alleged to have said: "We used to do (or say) such and such a thing in the time of the Prophet", were considered *mauḳūf* as to the actual wording but *marfūc* as to the underlying meaning, since they implied Muḥammad's tacit approval, in Arabic *taḳrīr* (plural *taḳrīrāt*). Moreover, although Muḥammad's name is not mentioned, additional statements in a *matn* such as: "... while the Qurʾān was still being revealed", or a Companion's assertion that a certain Qurʾān verse pertained to one particular situation to which he bore witness, were likewise considered to be *marfūc*-supported, but only by implication.

Bibliography: For the usages of the derivatives of *r-f* and accompanying casuistry, including juridical authority, see Ibn al-Ṣalāh, *al-Muḳaddima [fi ʿulum al-ḥadīth]*, ed. ʿĀʾisha ʿAbd al-Raḥmān Bint al-Shāḥī, Cairo 1974, 122-30; Nawawī, *Taḳrīb*, tr. W. Marçais in *JA*, 9^e série, xvi (1900), 506-13; Suyūṭī, *Tadrīb al-rāwī*, ed. ʿA. ʿAbd al-Laṭīf, 183-93; al-Khaṭīb al-Baḡhdādī, *al-Kifāya fi ʿilm al-riwāya*, Ḥaydarābād 1357, 415-24; Ṣubḥī al-Ṣāliḥ, *ʿUlūm al-ḥadīth wa-muṣṭalahuhu*, Damascus 1959, 226 ff.; for the role of the *rafĀc* phenomenon in the proliferation and fabrication of traditions, as well as a list of *raffāʿūn*, see G.H.A. Juynboll, *Muslim tradition. Studies in chronology, provenance and authorship of early ḥadīth*, Cambridge 1983, index s.v. *rafĀc* and *raffāʿ*; idem, *Some notes on Islam's first fuqahāʾ distilled from early ḥadīth literature, in Arabica*, xxxix (1992), 287-314. (G.H.A. JUYNBOLL)

RAFĀC [see **TALĀK**].

RAFAḤ, conventional modern rendering Rafah, originally a town 5 km/3 miles inland from the eastern Mediterranean (lat. 31° 18' N., long. 34° 15' E.), on the borders of Egypt and Palestine and now administratively divided between Egypt and the Israeli-occupied Gaza Strip as two separate towns.

The name is ancient, and appears in Egyptian records of ca. 1300 BC as RPH. In Byzantine times it was part of *Palestina Prima* and a prosperous place, depicted on the famous Madaba map. At the time of the Arab invasions, it seems to have surrendered to ʿAmr b. al-ʿĀṣ on condition of paying the poll-tax and the *ʿuṣhr* [q.v.] in return for security of life and property: subsequently, it was included in the *djund* [q.v.] of Filastīn. The Arabic geographers often mention it as a stage on the route between Damascus and Egypt and as being in the zone of *djifār*, sand dunes difficult to traverse. However, water was easily available through digging, and in the 18th century Asad al-Luḳaymī (d. 1765), en route for Jerusalem, compared the water from Rafah's well to that of the Nile in its sweetness. The geographer al-Muhallabī (d. 376/986), cited by al-Ḳalḳaṣhandī, says that the population of this *madīna* was composed of *Lakḥm* and *Djudḥām* tribesmen; it had a market, a mosque with a *minbar*, *funduḳs*, and was administered by a *wālī al-maʿūna* who had a force of soldiers at his disposal. Modern archaeological surveys and investigations have disclosed a number of derelict settlements in the neighbourhood, including on the coast, Tall Rafah, which served as the town's landing-place. Yāqūt describes Rafah as ruinous in his own time, and for several centuries it is hardly mentioned.

But in the 19th century it regained some of its old importance, being from 1865 a telegraph station on the Damascus-Cairo line. In 1870 the Khedive Ismāʿīl visited the place, and two granite columns were erected to define the border there of Egypt and Ot-

toman Syria. Subsequently, however, Rafah became a point of dispute. In 1898 ʿAbbās Ḥilmī [q.v.] visited it after threats of an Ottoman annexation of the Sinai peninsula, discouraged at this time by British diplomatic intervention; but in April 1906 the Ottomans occupied Rafah, removed the two columns and uprooted the telegraph poles. Negotiations followed, and the borders were defined in October 1906, with the telegraphic service restored and telephone and camel postal services introduced. During the First World War, British forces under Sir Archibald Murray occupied Rafah in June 1917, establishing a military camp; a double-track, standard-gauge railway from al-Ḳanṭara to Rafah, thence to Beer-sheba, was built. The town later grew by the settlement of Bedouins there and, after 1948, of Palestinian refugees; and in 1956 and 1967 it was occupied by Israeli forces. Following the Camp David Accords and the peace treaty between Israel and Egypt of 1978, Palestinian Rafah was again separated from its Egyptian counterpart.

Bibliography: 1. For the classical Arabic sources, see Le Strange, *Palestine under the Moslems*, 517, and Marmardji, *Textes géographiques arabes sur la Palestine*, 80, also Ibn Faḍl Allāh al-ʿUmārī, *Masālik al-abṣār*, ed. Ayman Fuʿād Sayyid, Cairo 1985, 95; Ḳalḳaṣhandī, *Ṣubḥ*, iii, 232, iv, 75-7, 89; Muḍjir al-Dīn al-ʿUlaymī, *al-Uns al-djālīl*, ʿAmmān 1973, ii, 67.

2. Studies. Nāʿūm Shuḳayr Bey, *The history of Sinai...* (in Arabic), Cairo 1916, 19, 122, 175-9, 252-3, 588-616; H.C. Luke and E. Keith-Roach, *The handbook of Palestine and Trans-Jordan*², London 1930, 286-7; Naval Intelligence Division, Admiralty Handbooks, *Palestine and Jordan*, London 1943, index; U. Heyd, *Ottoman documents on Palestine 1552-1615*, Oxford 1960, 125-7; Muḥammad Ramzī, *al-Ḳāmūs al-djughrafi li 'l-bilād al-miṣriyya*, Cairo 1963, ii/4; art. *Rafa*, in *Encyclopaedia Judaica*, xiii, 1510; arts. on history and education and on the town of Rafah itself, in *al-Mawsūʿa al-Filistiniyya*, Beirut 1990. (M.A. BAKHIT)

RĀFĪC b. **HARTHAMA**, a soldier of fortune who disputed control of *Khurāsān* with other adventurers and with the Ṣaffārid Amīr ʿAmr b. al-Layth [q.v.] in the later 3rd/9th century, d. 283/896.

Rāfīc had been in the service of the Ṭāhirids [q.v.], and after the death in 268/882 at Nishāpūr of the previous contender for power in *Khurāsān*, Aḥmad al-Khudjīstānī, he set himself up as *de facto* ruler of *Khurāsān*, subsequently securing legitimisation from the ʿAbbāsīd caliphs when al-Muwaffāḳ [q.v.] broke with the Ṣaffārids. By 283/896, however, ʿAmr managed to defeat Rāfīc and to drive him out of *Khurāsān* to *Khʿārazm*, where he was killed.

Bibliography: R. Vasmer, *Über die Münzen der Saffariden und ihrer Gegner in Fars und Hurāsān*, in *Num. Zeitschr.*, N.F., xxiii (1930), 138 ff.; C.E. Bosworth, in *Camb. hist. of Iran*, iv, 118-20; idem, *The Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimrūz*, Costa Mesa, Calif. 1993. (C.E. BOSWORTH)

RĀFĪC b. **AL-LAYTH** b. **NAṢR** b. **SAYYĀR**, apparently the grandson of the last Umayyad governor of *Khurāsān* Naṣr b. Sayyār [q.v.] and rebel against the ʿAbbāsīd caliphate in the opening years of the 9th century A.D.

In 190/806 Rāfīc led a rising in Samarkand which turned into a general rebellion throughout Transoxania against the harsh rule and financial exploitation of the caliphal governor of *Khurāsān*, ʿAlī b. ʿIsā b. Māhān [see **IBN MĀHĀN**]. As well as receiving support from the local Iranian population, Rāfīc secured help

در رسائله في تاريخ الخلافة العباسية

العصر العباسي الأول مع الامارات
العربية الاسلامية في المشرق والمغرب

| | |
|--|----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi | |
| Sayı: | 5125 |
| Tasnif No.: | 35313 HAM.D |

تأليف

الدكتور رشيد عبد الله الجميلي

أستاذ التعليم العالي بكلية الآداب والعلوم الانسانية — الدار البيضاء
والجامعة المستنصرية — بغداد

اولا — السياسة الداخلية :

أعلن الرشيد عشية توليه الخلافة الخطوط العامة للسياسة التي سينتجها في قيادة الامة وادارة الدولة ، وقرأ يوسف بن القاسم بن صبيح على المسلمين كتابا اعلن فيه بداية عهد الرشيد ودعاهم الى الطاعة والدعاء للخليفة الجديد ، وأكد الكتاب سلطة الرشيد المطلقة ، وتعهد بالرفقة في معاملة رعاياه ، وحرصه على حفظ الأمن وصيانة حدود الدولة ، واستنادا الى هذه المباديء لم يتوانى الرشيد عن مواجهة اعدائه في الداخل والخارج ، ولم يتردد عن استعمال الشدة لقمع حركات المعارضة والتطلعات السياسية التي تستهدف النيل من الخلافة العباسية .

أ. — ثورة رافع بن الليث في خراسان :

أسند الخليفة الرشيد ولاية خراسان بعد الفضل بن يحيى البرمكي الى علي بن عيسى بن ماهان فسلك سياسة تعسفيه نحو اهل خراسان حملتهم على تأييد ثورة رافع بن الليث وانضمامهم تحت لوائه ، وقد ذكر الطبري أن عليا هذا (ظلم الناس وعسر عليهم ، وأخذ أموالهم واستخف برجالهم) (148) ، فكثرت الشكوى منهم وسألوا الخليفة أن يعزله عن الولاية ، غير ان الرشيد لم يقتنع أنذاك بتلك الشكاوي ، حتى ابلغه بعض رجاله ان عليا بن عيسى يعتزم الخروج على طاعته فاستعد الرشيد للتوجه الى خراسان في 189 هـ ، فلما علم علي بن عيسى بذلك سارع لمقاومة الخليفة محملا بالهدايا والاموال والطرف من المتاع والمسك والجوهر وأنية الذهب والفضة والسلاح والدواب ، وأهدى الى جميع من كان معه من ولده وأهل بيته وخدمه وقواده على قدر طبقاتهم ومراتبهم ، فنجح في ارضاء الخليفة ورجال حاشيته وعاد ثانية الى مقر ولايته (149).

ولم تمض سوى قصيرة حتى اندلعت ثورة رافع بن الليث في سمرقند ، ويبدو أن الرشيد كان يتوقع عصيان رافع بن الليث استنادا الى ما رواه اليعقوبي من ان